

مبانی
ماتریالیسم تاریخی

مبانی مآتوریا لیسیم تاریخی

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

ماتریالیسم تاریخی علم است

۱- ماتریالیسم تاریخی علم به قوانین عام تکامل جامعه انسانی است

جامعه انسانی بخشی از دنیای مادی است و لذا تابع قوانین مادی است که در دنیای مادی حکمفرما است. ماتریالیسم تاریخی به سبب مطالعه ماتریالیسم و دیالکتیک هر زندگی جامعه انسانی است و از این رو ماتریالیسم تاریخی منبسط قوانین عام ماتریالیسم دیالکتیک است.

اگر جامعه انسانی و طبیعت در پیشرفت یک نشاندیر دنیای مادی باشد معذک از لحاظ کیفی با یکدیگر تفاوت فاحش دارند. بعلمت تفاوت کیفی، قوانین طبیعت را متعلق به طبیعتی از آن که باشد می توان به جاسده بسط داد. چنانکه جامعه انسانی را از جمله قوانین علوم طبیعی و از آنجمله بیولوژی نمیتوان منصرف زیرا که پدیده های اجتماعی و پدیده های طبیعی و زیستی از ریشه و در ماهیت خود با یکدیگر متفاوت اند. بدون شك جامعه از مناسبات بیولوژیک مانند مناسبات مربوط به تولید مثل و تناسل نسلها و غیره عاری نیست، ولی ساختمان جامعه و تکامل آن به هیچ وجه بستگی به این مناسبات ندارد بلکه به قوانین خاصی است که از کیفیت جامعه انسانی برمیخیزد. کسانی که میگویند قوانین علوم طبیعی و از آنجمله

فروانین زیست‌شناسی را بر پدیده‌های اجتماعی انطباق دهند بر واقع تفاوت‌گویی پدیده‌های طبیعی و زیستی را با پدیده‌های اجتماعی بدست فراموشی می‌سپارند یا نادیده می‌انگارند.

تفاوت اساسی جامعه با طبیعت در اینست که پروسه‌ها و پدیده‌های اجتماعی نتیجه فعالیت و نگاهوی انسانهاست، انسانهایی که از روی شعور و اراده عمل میکنند و اعمال آنها بخاطر دست یافتن به هدف و مقصد معینی است. در طبیعت چنین گفتمنی مشاهده نمیشود. پدیده‌های طبیعت، پدیده‌هایی که در طبیعت بوقوع می‌پیوندند، نتیجه تاثیر عمل و نیروهای طبیعی است که در آنها شعور و اراده نقشی بازی نمیکند، به عبارت دیگر تسارخ طبیعت خود بخود، کورکورانه و تحت قوای قهری آن ساخته میشود، در حالی که تاریخ جامعه با دست انسانهایی که از شعور و اراده برخوردارند بنا می‌گردد.

اگر تاریخ جامعه با دست انسانهایی ساخته میشود که دارای شعور و اراده اند و اعمال آنها برای نیل به هدف معینی است، در اینصورت اینطور بنظر میرسد که برای بررسی پدیده‌های اجتماعی کافی است انگیزه‌های انسانها را در انجام اعمالشان بنفاسیم و به هدفهای آنان پی ببریم، آنگاه معلوم میشود چرا انسان بدینگونه رفتار کرده و نه بگونه دیگر. اما این قسم بررسی پدیده‌های اجتماعی هیچ چیزی را روشن نمیسازد زیرا که از یکسو هنوز معلوم نمیشود چه چیزی این یا آن انگیزه را در انسان بوجسوس می‌آورد و چرا انسان بدنبال این یا آن هدف روان میگردد، موضوعی که باید بنوبه خود مورد مطالعه قرارگیرد. از سوی دیگر اعمال انسانها برای نیل به هدف معین غالباً با یکدیگر برخورد میکنند و نتیجه‌ای که از برخورد اعمال و هدف‌ها و انسانها حاصل می‌آید درست آنچیزی است که انسانهای عمل‌کننده در برابر خود قرار نداده بودند. بعنوان مثال وقتی بوزواری با شمار آزادی، برادری، برابری، میهن‌پرستی، قنودالی را سرنگون کرد و حکومت خود را مستقر ساخت، هیچگاه بخاطرش هم‌خطور نمیکرد که فعالیت تولیدی وی ناگزیر به سلطه او خاتمه خواهد بخشید و میهن دیگری، میهن مویا-لیستی را بجای نظام بوزواری خواهد نشانید. از اینجا اینطور نتیجه

میشود که انسانها، با آنکه اعمالشان از روی شعور و اراده و بخاطر نیل به
 مقاصد معینی انجام میگردد، معذک تحت تاثیر نیروهای واقع میشوند که
 در خارج از اراده و شعور آنها عمل میکنند، تحت تاثیر قوانین قرار می-
 گیرند که مستقل از ذهن و اراده آنها عمل میکنند و ظاهرا بنظر میرسد که
 تاریخ جامعه نیز مانند تاریخ طبیعت کورکورانه و خود بخود ساخته میشود.
 ورواقع نیز چنین است. تکامل جامعه جبری است و برطبق قوانین
 معینی جریان مییابد یعنی قوانینی که خارج از حیطه اراده و شعور انسانها
 است. انسان میتواند این قوانین را بشناسد و مورد استناد قرار دهد
 ولی نمیتواند آنها را از میان بردارد، لغو کند. آری، تکامل جامعه بر طبق
 قوانین معینی و مستقل از ذهن و اراده انسانها جریان مییابد، ولی رغم
 اینکه این تکامل محصول فعالیت انسانهایی است که از اراده و شعور پر-
 خور دارند و اعمالشان برای نیل به مقاصد معینی است. از اینهمه فیلتره
 قوانین تکامل جامعه نه تنها مستقل از شعور و اراده انسانها است بلکه
 تعیین کننده شعور و اراده و فعالیت آنها است.

ظاهرا در این گفته تضادی بنظر میرسد؛ از یکسو تکامل جامعه
 محصول شعور و اراده انسانها است و از سوی دیگر محصول قوانین مستقل
 از ذهن انسانها و یا باید تکامل جامعه را به ضرورت معینی نسبت داد و
 در اینصورت جایی برای فعالیت آگاهانه انسانها باقی نماند، یا باید
 فعالیت آگاهانه انسانها را پذیرفت، در اینصورت جایی برای ضرورت
 معینی باقی نماند. اما در واقع چنین تضادی وجود ندارد زیرا معینی بودن
 قوانین تکامل جامعه به این معنی نیست که این قوانین مستقل از انسانها
 و علی رغم آنها عمل میکنند، نه، این قوانین، قوانین فعالیت خود انسانها
 است. ضرورت تاریخی در اینجا راه خود را از درون فعالیت آگاهانه
 انسانها می گشاید. مثلاً وقتی میگوئیم استقرار سوسیالیسم در جامعه بشر
 ضرورت تاریخی است، معنیش اینست که سرمایه داری طبقه پرولتاریا را
 آفریده و پیشرفت سرمایه داری تضادهای طبقاتی را حادتر میکند و
 این امر ناگزیر پرولتاریا را علیه بورژوازی و بخاطر سوسیالیسم به مبارزه می-
 کشاند زیرا سوسیالیسم یگانه راه رهایی پرولتاریا و توده های زحمتکش دیگر

از بردگی اجتماعی است. بنابراین وقتی ما از ضرورت تاریخی سوسیالیسم سخن بمان میآوریم ناگزیر ضرورت مبارزه پرولتاریا را علیه بورژوازی در دست نظر داریم؛ بنابراین استقرار سوسیالیسم در جامعه بشری تراوش ذهن یا محصول اراده این یا آن فرد نیست زیرا متکی بر شرایط عینی جامعه است. تشبیه جبر کورکورانه هم نیست زیرا مبارزه طبقاتی آگاهانه است که به ضرورت تاریخی استقرار سوسیالیسم تحقق میبخشد. بدین ترتیب ماتریالیسم تاریخی عینی بودن را با روحیه انقلابی پیوند میدهد عامل عینی را با عامل ذهنی در میآمیزد.

ماتریالیسم تاریخی نشان میدهد که جامعه با وجود آنکه بفرنجیترین و پیچیدهترین بخش دنیای مادی است معذک مانند بخشهای طبیعت قابل شناخت است و میتوان آنرا با شیوه علمی بررسی کرد، قوانین حرکت و تکامل آنرا دریافت.

البته جامعه مانند طبیعت دارای انواع گوناگون پدیدهها و پدیدهها است که هر کدام موضوع علم خاصی را تشکیل میدهد. چنانکه علم اقتصاد سیاسی قوانین پیدایش و تکامل شیوههای مختلف تولید و جانشین شدن یک شیوه تولید را با شیوه دیگر بررسی میکند، علم حقوق قوانین پیدایش و تکامل اشکال دولت و حقوق را مورد مطالعه قرار میدهد، علم زیباشناسی از هنر و قوانین تکامل آن، از روابط هنر با واقعیت و نقش هنر در اجتماع گفتگو میکند، موضوع علم تاریخ تشریح و توضیح وقایع تاریخی مشخص در این یا آن کشور در توالی زمانی آنها است و غیره.

ماتریالیسم تاریخی، برخلاف علوم اجتماعی، به مطالعه قوانین خاص این یا آن شکل پدیدهها و مناسبات اجتماعی مانند پدیدهها و مناسبات اقتصادی، هنری، حقوقی و غیره نمیپردازد، بلکه جامعه را به مثابه مجموعههای واحد در کیه روابط و جهات درونی آن و تاثیر متقابل این جهات بررسی میکند. در نظر میگیرد و عامترین قوانین تکامل جامعه را بدست میدهد. موضوع ماتریالیسم تاریخی مطالعه این یا آن کشور، این یا آن خلق نیست بلکه جامعه انسانی بطور کلی است. ماتریالیسم تاریخی معرفت به وجوه مشترک و قوانین عام زندگی اجتماعی و تکامل کیه خلقها است.

۲- قانونمندی تکامل جامعه

قوانین تکامل جامعه مانند قوانین علوم طبیعی مبنی رابطه ضروری و پایدار میان پدیده ها و پروسه های اجتماعی است. قانون اجتماعی مانند هر قانون علمی دیگر انعکاس دهنده آن رابطه میان پدیده ها و پروسه های اجتماعی است که اولاً از ماهیت پدیده برمیخیزد ثانیاً صمیمیت دارد، ثالثاً ضروری و ناگزیر است، رابعاً پایدار است بدینمعنی که هرگاه شرایط مبنی بریز آن فراهم آید تکرار میشود. قانون اجتماعی وابستگی درونی، ماهوی و ضروری پدیده های اجتماعی و تکرر آنها را نشان میدهد. برای مثال قانون مبارزه طبقاتی را در جامعه سرمایه داری میگیریم. در این جامعه وجود طبقات آنتاگونیست پرولتاریا و بورژوازی پدید میآید. ای تضاد فی نیست زیرا در هر کشوری که شیوه تولید سرمایه داری بروز میکند، هرچه باشد خصوصیات تاریخی، ملی و فرهنگی مزاج آن کشور و این طبقات ناگزیر پدید میآیند و میان آنها مبارزه طبقاتی در میگیرد. قانون مبارزه طبقه کارگر و کارفرما از درون جامعه سرمایه داری بیرون میآید، از ماهیت آن سرچشمه میگردد. بدین ترتیب مبارزه طبقاتی رابطه ضروری، همسام و تکرار شونده میان پدیده های اجتماعی در جامعه سرمایه داری است. بهمین قسم شیوه تولید سرمایه داری در هر کشوری که در آن پدید آید بنا بر ضرورت و قانونمندی جای قعود الحسم را میگیرد. هم نیز هر طبقه قوانین اجتماعی حاکم بر جامعه سرمایه داری را در هر کشوری که در آن پدید آید می شناسد.

ضرورت قوانین اجتماعی و وابستگی مبنی آنها به این معنی است که انسان نمیتواند آنها را لغو کند، از میان ببرد یا در گریز سازد، انسان میتواند آنها را کشف کند، بشناسد، در اتصال خود بحساب بگذارد و بسود جامعه مورد استفاده و فرار دهد.

ماتریالیسم تاریخی بر آنست که قوانین تکامل اجتماعی جنبه تاریخی دارند یعنی آنها را آغاز و انجامی است بعضی از آنها با پدید آمدن جامعه

انسانی پیدا میشوند و ارزش و عمل خود را در سراسر جامعه انسانی حفظ میکنند. اینها قوانینی هستند که شرایط زندگی جامعه را مستقل از دوران های مشخص آن، مستقل از ساخت های اقتصادی - اجتماعی در بر میگیرند. چنین است مثلاً این قانون که هستی اجتماعی تعیین کننده شعور اجتماعی است یا به عبارت دیگر "طرز زندگی انسانها هر طور که باشد طرز تفکر آنها نیز همانطور است" (استالین).

برخی متعلق به آن دورانهایی از تکامل جامعه اند که در آنها طبقات آگونیستی با یکدیگر در مبارزه اند. مانند قانون مبارزه طبقاتی به مثابه نیروی محرکه تکامل تاریخ در جوامعی که طبقات آناگونیستی در برابر هم قرار میگیرند. عمل این قانون با پیدایش طبقات در جامعه آغاز میگردد و در زمانی که در جامعه طبقات آناگونیستی وجود دارند این قانون بقوت خود باقی میماند.

بالاخره قوانینی یافت میشوند که اختصاص بیک ساخت اقتصادی - اجتماعی معین دارند و در ساخت های دیگر مشاهده نمیشوند مانند قوانین خاص جامعه سرمایه داری.

قوانین عام از اینجهت که دامنه عمل آنها وسیع و زمان عمل آنها کم و بیش طولانی است از قوانین خاص متمایز میگردند: مثلاً اگر قوانین خاص سرمایه داری فقط در دوران سرمایه داری و در آن کشورهای که این ساخت برقرار است عمل میکنند، قوانین عام، شرایط زمانی و مکانی دامنه اترسری را در بر میگیرند. عام ترین قوانین همانا قوانین ماتریالیسم دیالکتیک است که بر سراسر دنیای مادی لعم از طبیعت یا اجتماع حاکم اند. از اینجاریوشن است که وجود قوانین خاص بهیچوجه عمل قوانین عام را نفی نمیکند. در هیچ جا و هیچ زمینه ای نمیتوان قوانین عام را از قوانین خاص منفک و مجسزا دانست.

شناخت قوانین تکامل جامعه به انسان امکان میدهد که جهت حرکت جامعه را از پیش به بیند و بر تکامل جامعه بطور شریختن تاثیر بگذارد. نیروی احزاب مارکسیست - لنینیست درست در اینست که در فعالیت خود بر قوانین تکامل اجتماعی، بر شناخت این قوانین و استفاده آگاهانه از آنها تکیه

میکنند . در اینکه تاریخ را انسانها میسازند تردیدی نیست ؛ ولی آنها
میتوانند تاریخ را کورکورانه بناکنند یا قوانین تکامل جامعه را بشناسند و
آگاهانه و متشکل به ساختن تاریخ بپردازند .

شناخت قوانین تکامل جامعه به انسان امکان میدهد که خود را از قید
ضرورت تاریخی برهاند زیرا آزادی در اینست که انسان بتواند با مصرف
هرچه کاملتر در مسئله ای تصمیم بگیرد . هراندازه معرفت انسان به قوانین
طبیعت و جامعه عمیقتر و همه جانبه تر باشد آزادی وی از سلطه قسرای
طبیعت و جامعه بیشتر است . با معرفت به قوانین ، انسان نیروهای طبیعت
و جامعه را زیر سلطه خود درمیآورد و خود را از دنیای ضرورت بیرون می-
کشد و بدنیای آزادی میرساند . همانطور که انگلس بیان میدارد :

“ آزادی در عدم تابعیت خیالی از قوانین طبیعت نیست ،
بلکه در شناخت این قوانین است و براساس این شناخت ما کسان
واردان طبیعت به اینکه بر طبق نقشه و برای نیل به هدفهای
معینی عمل کنند ” .

“ نیروهای اجتماعی تازمانی که آنها را شناخته ایم و
بحساب نمیکردیم مانند نیروهای طبیعت کورکورانه ، از روی قهسر
بوجه ضربه عمل میکنند . اما همین که آنها را شناختیم ، عمل آنها
جهت و تاثیر آنها را دانستیم ، آنگاه دیگر مربوط به خود ما است
که آنها را هرچه بیشتر تحت اراده خود درآوریم و بکلی آنها پس
هدفهای خود دست یابیم . این موضوع بویژه به نیروهای تولید عظیم
معاصر مربوط میشود همین که سرشت آنها شناخته شد آنها
میتوانند در دست تولید کنندگان مجتمع ، از فرمانروایانی اهریمنی
به خدمتگزارانی رام و سرزیر تبدیل گردند . در اینجا همان تفاوتی
هست که میان نیروی مغرب الکتریسته در صاعقه توفان و الکتریسته
رام شده در دستگاه تلگراف و چراغ برقی است ، همان تفاوتی که میان
حریقی و آتشی که در خدمت انسان است وجود دارد ” .

چنین است در پالکسک ضرورت و آزادی و تاثیر متقابل آنها بر یکدیگر.
آنجا که ضرورت مطلق است از آزادی اثری نیست، هرچه ضرورت بیشتر
شناخته شود بهمان اندازه آزادی بیشتری بدست میآید. آزادی شناخت
ضرورت است، امکان استیلا بر آنست.

شناخت قوانین عینی تکامل جامعه امکان میدهد که توده ها آنرا هم
را در پیش گیرند که قوانین نشان میدهند. فعالیت توده ها در اینحال
جامعه را به پیش خواهد برد و هیچ نیروی قادر به جلوگیری از آن نیست. به
عکس، طبقات کهنه که تکامل جامعه آنها را به زوال و نیستی میرانند
پهوسته میکنند راه را بر تکامل اجتماع به بندند، باصل قوانین اجتماعی
بمقابله برخیزند، مانع عمل و تاثیر آنها گردند. این مقاومت طبقات کهنه
خود یکی از تظاهرات قوانین زندگی اجتماعی است. این طبقات در واقع
بر خلاف جریان تکامل حرکت میکنند و بهین جهت مساعی آنها در حفظ
خوبی و توقف ساختن حرکت جامعه بجائی نخواهد رسید. چنین بسود
گذشته سرنوشت خود آنها و اشراف که از نظام خودالی دفاع میکردند، چنین
است سرنوشت بورژوازی که اکنون از نظام سرمایه داری دفاع میکند و در تلاش
آنست که از استقرار نظام سوسیالیستی که ضرورت تاریخی آنرا ناگزیر ساخته
جلوگیرد.

ضرورت تاریخی البته از طریق فعالیت توده ها و در پیشاپیش آنها
طبقه کارگر تحقق می پذیرد، مبارزه طبقاتی خود جزئی از آن ضرورت تاریخی
است که به استقرار سوسیالیسم می انجامد. کسانی که میان ضرورت تاریخی
سوسیالیسم و لزوم مبارزه بخاطر سوسیالیسم تضاد می بینند در واقع فعالیت
انسان ها را از آنجمله مبارزه طبقاتی را از ضرورت تاریخی تفکیک میکنند.
توده های کارگر هرچه بیشتر به ناگزیری سوسیالیسم می برند، بهتر متشکل
میشوند و با شور و شوق بیشتری بمبارزه می پردازند در نتیجه پیروزی آنها
تزدیگر میشود، به عکس، هرگاه آنها به این ناگزیری واقف نباشند، فعالیت
آنها خود رو و ضعیف است، دستخوش انواع افکار و اندیشه های بورژوازی
میکردند و بناچار فرا رسیدن سوسیالیسم به تعویق می افتد.

۲ - ساخت اقتصادی - اجتماعی

پدیده های گوناگون جامعه مانند نیروهای مولد، روابط تولید، اقتصاد، سیاست، ایدئولوژی، . . . بطور تصادفی با یکدیگر جمع نمیشوند. مثلا نیروهای مولد جامعه سرمایه داری هرگز ممکن نیست با روابط تولید قودالی یا ایدئولوژی جامعه مبنی بر برتری همراه باشد، برعکس هرگاه نیروهای مولد خصلت سرمایه داری داشته باشند، روابط تولید، ایدئولوژی و اقتصاد نیز لزوماً دارای چنین خصلتی خواهند بود.

هر جامعه بر حسب خصلت نیروهای مولد و درجه تکامل آنها دارای روابط تولید معینی است. روابط تولید در هر جامعه ای دارای اهمیت خاصی است زیرا بر اساس این روابط است که ایدئولوژی جامعه شکل میگیرد. هر جامعه در واقع، مانند بنائی است که بی آن، زیربنای آن را روابط تولید تشکیل میدهد و بر روی آن و متناسب با آن روابط دیگر اجتماعی بنا میشود.

معدك تشبيه جامعه به بنا هنوز نمیتواند تصور کاملی از جامعه بدست دهد، جامعه مانند ارگانیزم زنده ای است که بر اثر نیروهای درونی آن پیوسته در حال تکامل است. مجموعه زیربنا را آنچه که بر روی آن بنا میشود، مجموعه ای که دائما در حال تحول و تکامل است، ما ساخت اجتماعی نامیده میشود.

هر ساخت مرحله معینی از تکامل تاریخی جامعه است. مرحله ای که تمام جنبه های زندگی اجتماعی را در بر میگیرد. ساخت، یک نوع نظام اجتماعی معینی است که دارای شیوه تولید معین، و در نتیجه روابط تولید معین و بر اساس این روابط، ایدئولوژی و تاسیسات اجتماعی معین است. تاریخ جامعه انسانی از آغاز تاکنون پنج ساخت اقتصادی - اجتماعی بی شناسد: جامعه اشتراکی اولیه، برتری، قودالیسم، سرمایه داری و سوسیالیسم.

مفهوم ساخت اقتصادی - اجتماعی از مفاهیم مهم ماتریالیسم تاریخی

است و نشان می‌دهد که چگونه خلق‌ها همه بطور عمده راه تکامل معینی را می‌پیمایند، چگونه جامعه انسانی از ساخت اشتراکی اولیه آغاز میشود و پس از گذار از ساخت‌های معین به سوسیالیسم و کمونیسم میرسد. مفهوم ساخت اقتصادی - اجتماعی امکان می‌دهد که تاریخ بصورت علم برآید و در آن دوره بندی علمی صورت گیرد. توالی ساخت‌ها، مراحل مختلف تکامل جامعه را از یکدیگر متمایز میگرداند و عبارتند بگر تکامل جامعه و تکامل و توالی ساخت‌های گوناگون اقتصادی - اجتماعی است.

هرساخت برطبق قوانین خاص خود تکامل می‌یابد و سرانجام جایی خود را به ساخت عالی تری می‌سپارد. قوانین تکامل یک ساخت معین در همه جا یکسان است زیرا خطوط کلی هرساخت در همه جا یکی است. اما اگر قوانین هرساخت در همه جا یکسان است نتایج عمل این قوانین بر حسب شرایط تاریخی مشخص هرکشور فرق میکند. چنانکه سرمایه داری در هرکشور دارای ویژه گیهای خودش است، در انگلستان، فرانسه، آلمان سرمایه داری دارای چهره های گوناگونی است، تنوع این چهره ها در اشکال سیاسی اداره کشور (سلطنت شروطه، جمهوری پارلمانی، جمهوری که در آن رئیس جمهور رئیس قوه مجریه نیز هست) و در اشکال اقتصادی (سازمانهای بانکی، سندیکاها، تراست‌ها و غیره) تظاهر میکند ولی سرمایه داری همشابه ساخت اقتصادی - اجتماعی در همه جا یکسان است. مفهوم ساخت معیاری بدست می‌دهد برای آنکه علی‌رغم ویژه گیها به مرحله تکامل تاریخی کشورها پی ببریم.

هرساخت جدید از نیروهای مولد نشأت میگیرد که به اشتکالی سوسیالیسم، در درون ساخت قدیم نطفه می‌بندد. چنانکه نطفه های سرمایه داری در درون جامعه فئودال پدید میآید. گذار از یک ساخت به ساخت عالی تر از راه انقلاب درست می‌دهد.

۴ - ماتریالیسم تاریخی بمشابه فلسفه

و اسلوب تحقیق

ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک دو بخش جدایی ناپذیر فلسفه مارکسیستی اند . پیوند عمیق و وحدت ناگسستن ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک در اینست که ماتریالیسم تاریخی بسط و گسترش مفاهیم ماتریالیسم و دیالکتیک بر جامعه انسانی است .

ماتریالیسم تاریخی در همین حال مکمل ماتریالیسم دیالکتیک است زیرا که با ایجاد ماتریالیسم تاریخی فلسفه مادی توانست نه فقط طبیعت بلکه جامعه انسانی را نیز بطور علمی توضیح دهد . از اینرو ماتریالیسم تاریخی را نمیتوان بمشابه علمی در نظر گرفت که در آن اسلوب ماتریالیسم دیالکتیک بکار رفته است . ماتریالیسم تاریخی جز لایتجزی فلسفه مارکسیستی است . تصور جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی بدون آن امکان پذیر نیست .

ماتریالیسم تاریخی فلسفه است زیرا که به مسئله اساسی فلسفه یعنی رابطه ماده با شعور، در انطباق آن با جامعه پاسخ میدهد . وحدت ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک درست از اینجا ناشی میشود که این هر دو به مسئله اساسی فلسفه خواه در طبیعت خواه در جامعه یکسان پاسخ میدهند . همانگونه که در ماتریالیسم دیالکتیک ، ماده موجود ، هستی واقعیت عینی و مستقل از شعور و ذهن انسان است ، در ماتریالیسم تاریخی نیز هستی و وجود اجتماعی دارای خصلتی عینی و مستقل از شعور اجتماعی است ، همانگونه که در ماتریالیسم دیالکتیک ، ماده ، هستی مقدم است و شعور ، انعکاس آن در مغز انسانی است ، در ماتریالیسم تاریخی نیز هستی اجتماعی مقدم است و شعور اجتماعی زائیده آن . مسئله رابطه هستی اجتماعی و شعور اجتماعی مسئله اساسی جامعه شناسی است و بر حسب آنکه بدان چگونه پاسخ دهند درک مادی یا درک ایده آلیستی تاریخ

حاصل میگردد .

مقوله های ماتریالیسم تاریخی مانند " هستی اجتماعی " و " شعور اجتماعی " تنها ادامه مقوله های " ماده " و " شعور " نیست ، بلکه شکل مشخصی از آنها است . برای توضیح ، مقوله ماده یا وجود را در طبیعت در نظر میگیریم . در ماتریالیسم دیالکتیک ماده مجموعه اشیا ، پدیده ها و مناسبات یا عبارت دیگر هرآنچه است که در خارج از شعور انسان مستقل از شعور انسان وجود دارد . اما در جامعه پدیده ها و مناسبات اجتماعی همه مربوط به انسانها است ، انسانهایی که از روی شعور ارادی عمل میکنند . با این ترتیب آیا میتوان گفت که در جامعه پدیده ها و مناسبات اجتماعی مستقل از شعور انسانها وجود دارند ؟ آیا این پدیده ها و مناسبات تعیین کننده شعور اجتماعی اند یا بالعکس شعور اجتماعی تعیین کننده آنها است ؟ چنانکه می بینیم از انطباق ماده مقوله " ماده " بر اجتماع نمیتوان مستقیماً به " هستی اجتماعی " رسید . ماتریالیسم تاریخی این مشکل را حل کرد ، و مقوله " هستی اجتماعی " را آفرید و از میان روابط پهنج اجتماعی روابط مادی را بیرون کشید . بنابراین احکام اساسی ماتریالیسم فلسفی در انطباق بر جامعه بعلمت ویژه گیهای جامعه انسانی مضمون و محتوی مشخصی پیدا میکند . مقوله های " هستی اجتماعی " و " شعور اجتماعی " منعکس کننده تشابه میان طبیعت جامعه و در همین حال منعکس کننده ویژه گیهای جامعه است .

بهین قسم موضوع جهش از یک کیفیت به کیفیت دیگر هنگامی که بر جامعه انطباق یابد شکل مشخص " انقلاب " بخود میگیرد یعنی جهش از یک ساخت اقتصادی - اجتماعی معین به ساخت مترقی تر ، تکامل یافته تر بر اثر مبارزه حاد طبقاتی . مقوله " انقلاب اجتماعی " شکل مشخص جهش در انطباق با ویژه گیهای جامعه ای است که در آن طبقات انتساکونیستی در برابر هم موضع گرفتارند .

ماتریالیسم تاریخی فلسفه است باز هم برای آنکه شرط لازم برای غلبه بر محدودیت های ماتریالیسم قبل از مارکس را فراهم آورد . قبل از مارکس درک ماتریالیستی از حدود طبیعت فراتر نرفت و جامعه را در بر نمیگرفت .

درک ماتریالیست‌های قبل از مارکس و توضیح آنها از جامعه‌ایدئالیستی بود. ماتریالیسم پیش از مارکس نمیتوانست بر سراسر جهان مادی‌گسترش یابد؛ پدیده‌های اجتماعی در خارج از آن، در دنیای ایده‌آلیسم جای میگرفت. ایجاد ماتریالیسم تاریخی این محدودیت را از میان برداشت و ماتریالیسم را بر سراسر جهان مادی و از آنجمله بر جامعه بسط داد و آنها را پی گیر و یکپارچه ساخت.

ماتریالیسم تاریخی، بالاخره، بخشی از فلسفه است برای آنکس که نقش پراتیک و اهمیت فعالیت انسان‌ها را در پیشرفت معرفت و شناخت آشکار ساخت. ماتریالیسم قدیم از حدود توضیح اشیاء، پدیده‌ها و پروسه‌های مادی بخت البته با دید ماتریالیستی، تجاوز نمیکرد، به پراتیک توجهی نداشت، با آنها به تجربیات علمی محدود میساخت. ماتریالیسم مارکس اساساً موضوع شناخت را بر پراتیک استوار میسازد، فلسفه را وسیله تغییر انقلابی جهان می‌داند و پراتیک را معیار حقیقت می‌شناسد. ماتریالیسم مارکس پراتیک را به تجربیات علمی و فنی محدود نمیکند بلکه آنها را عامل تغییر طبیعت و جامعه انسانی می‌شمرد.

با این ترتیب روشن است که ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی باید یکدیگر پیوند ناگسستنی دارند و هیچ‌وجه نمیتوان این‌دو را از یکدیگر تفکیک کرد یا منفک دانست.

ماتریالیسم تاریخی نه تنها فلسفه است، بلکه اسلوب تحقیق در پدیده‌ها و پروسه‌های اجتماعی برای کشف قوانین و حقایق تازه است، راهنمای عمل است. ماتریالیسم تاریخی تئوری است، علم است زیرا که معرفت به قوانین عام تکامل جامعه را بدست میدهد و درست بهمین علت که قوانین عام تکامل جامعه را بدست میدهد، اسلوب تحقیق است، اسلوبی که بکمک آن میتوان کلیه پدیده‌های اجتماعی را بطور علمی مورد تحقیق قرار داد و شناخت انسان را از جامعه و قوانین آن بسط و گسترش داد. تئوری و اسلوب تحقیق دو جهت انفکاک ناپذیر ماتریالیسم تاریخی‌اند.

۵- پیدایش ماتریالیسم تاریخی

ماتریالیسم تاریخی در سالهای ۴۰ قرن ۱۹ توسط دو دانشمند و منفکر بزرگ آلمانی مارکس و انگلس پایه گذارده شد. پیش از مارکس در عرصه تاریخ، در محیط زندگی جامعه، نظریات ایدئالیستی تسلط داشت معایب این نظریات در این بود که:

اولا مورخین و جامعه شناسان در مطالعه تاریخ فقط انگیزه های فکری اند آنها را در نظر میگرفتند بدون آنکه به منشاء این انگیزه های فکری بیندیشند آنها در تحقیقات خود پیگیر نبودند، در سطح پدیده ها باقی میماندند به ماهیت آنها توجه نداشتند.

ثانیا آنها جامعه و طبیعت را از یکدیگر جدا میکردند و میان آن دو دیواری آهنین میکشیدند. آنها توجه نداشتند که جامعه و طبیعت، علی رغم ویژگی هائی که جامعه را از طبیعت متمایز میسازد، هر دو بخشی از جهان مادی اند و جامعه نیز مانند طبیعت تابع قوانین عینی و مستقل از شعور انسانهاست.

ثالثا آنها نقش قاطع و تعیین کننده توده ها را در ایجاد تاریخ با نمیدیدند و با انکار میکردند. در نظر آنها تاریخ جامعه عبارت بود از تاریخ شاهان و مردان بزرگ، توده های خلق نقش منفعل و پاسیف داشتند و تنها هنگامی به جنبش در میآمدند که شخصیت های برجسته ای آنها را بحرکت در میآوردند.

این شیوه تفکر از اینجا ناشی میشود که در قرون وسطی چرخ تاریخ به گدای پیش میرفت و بهمین جهت امکان نداشت روابط میان حواریت تاریخی و علل بروز این حواریت را دریافت. اما حواریت توفانی اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ که به سرعت یکی در پی دیگری میآمد، بویژه برجیده شدن بساط سلطنت در فرانسه، این اندیشه را که تاریخ محصول اراده و عمل پادشاهان است بی اعتبار ساخت، همه دریافته اند که در واقع اراده شاه و شخصیت های تاریخی، نیروها و عواملی هستند که زندگی اجتماعی را به

پیش میروانند . گفته انگلس از زمان پیدایش صنایع بزرگ با حداقل از تاریخ
 انعقاد صلح اروپا در ۱۸۱۵ در انگلستان بر هیچکس پوشیده نبود که
 کلیه مبارزات سیاسی در این کشور بر محور اراده و طبقه بخاطر تصرف
 قدرت سیاسی دور میزد : طبقه اشرافی قشورال و طبقه بورژوازی . در
 فرانسه نیز بازگشت سلطنت بوردن این حقیقت را بر همه روشن ساخت .
 از ۱۸۳۰ به بعد پرولتاریا بمثابه طبقه ای جدید شخصیت خود را بهر صفت
 ظهور رسانید ، طبقه ای که بخاطر تصرف قدرت مبارزه میگرد . بدین ترتیب
 " روابط آنچنان ساده گردید که فقط مردانی که عدا چشمان خود را می -
 بستند میتوانستند نه بینند که نیروی محرک تمام تاریخ معاصر در مبارزه
 این سه طبقه بزرگ و در برخورد منافع آنها است " . (انگلس)

بدین ترتیب ماتریالیسم تاریخی :

از طرفی محصول تکامل جامعه است ، محصول واقعیت شخص جامعه
 سرمایه داری است ، جامعه ای که در آن پرولتاریا در سالهای ۱۹ قرن
 ۱۹ بمثابه نیروی مستقل و توانائی با مطالبات اقتصادی و سیاسی خود
 وارد صحنه تاریخ میشود ، جامعه ای که تضاد های آن و پیوسته مبارزه طبقاتی
 حدت خاصی می یابند .

از طرف دیگر محصول تکامل قبلی علوم اجتماعی و فلسفهاست . در این
 زمینه عده ای از متفکرین متری بورژوازی تحت تاثیر وقایع تاریخی و واقعیات
 گامی برداشته بودند که مارکس و انگلس در ایجاد ماتریالیسم تاریخی
 بر آنها تکیه کرده و آنها را مورد استفاده قرار دادند .

اقتصاددانان انگلیسی با بررسی سرمایه داری در انگلستان به این
 نتیجه رسیده بودند که کار پایه " ارزش کالا است و پایه " تقسیم طبقات
 را باید در اقتصاد جستجو کرد . اما آنها این پایه اقتصادی را در توزیع
 میدیدند و نه در تولید . در نظر آنها سود ، بهره مالکانه سرمایه داری
 و مزد ، پایه اقتصادی طبقات بورژوازی ، مالک زمین و پرولتاریا است .

سوسیالیست های تخیلی و مورخین فرانسوی و انگلیسی نیز در سال -
 های ۳۰ و ۴۰ قرن ۱۹ مبارزه طبقاتی را نیروی محرک انقلاب انگلستان
 (در قرن ۱۷) و انقلاب فرانسه (قرن ۱۸) میدانستند ، آنها نقش خود را

رانیز در ایجاز تاریخ متذکر شدند .

اما همه این اکتشافات هنوز بصورت تئوری منسجم نبود فقط گام -
هایی بود که راه را برای درک علمی زندگی اجتماعی و درک علمی تاریخ
هموار مینمود .

در زمینه فلسفه مارکس و انگلس بر ماتریالیسم بویژه ماتریالیسم قرن
۱۸ فرانسه و ماتریالیسم فویرباخ (در آلمان قرن ۱۹) تکیه کردند ، معایب
و نواقص آنها بر طرف ساختند ، آنها تکامل بخشیدند . از ماتریالیسم مسئله
اساسی آن یعنی رابطه ماده و شعور را حفظ کردند و در انطباق با شرایط
جامعه مفاهیم " هستی اجتماعی " و " شعور اجتماعی " را پدید آوردند .
" هستی اجتماعی " یعنی زندگی مادی جامعه و قبل از همه تولید اجتماعی
نعم مادی و مناسباتی که در جریان تولید میان انسانها برقرار میگردد .
بدون تولید ، زندگی اجتماعی ممکن نیست و بنابراین کلید ساختمان
و تکامل جامعه در شعور انسانها ، در افکار فلسفی ، علمی ، سیاسی ، هنری
... آنها نیست در شیوه تولید نعم مادی است .

چنین بود بطور اجمال شرایط اجتماعی و مقدمات علمی و فلسفی
پیدایش ماتریالیسم تاریخی .

ماتریالیسم تاریخی ، مانند ماتریالیسم دیالکتیک ، در جامعه آلمان
در اواسط قرن ۱۹ پدید آمد . این نیز تصادفی نبود ، تصادفی نبود که
آلمان مهد ماتریالیسم تاریخی گردید . در سالهای ۱۰ قرن ۱۹ آلمان
در آستانه انقلاب بورژوا - دموکراتیک قرار داشت . اما این انقلاب در
شرایطی بمراتب رسیده تر از انقلابات انگلستان و فرانسه صورت میگرفت ،
در شرایطی که سرمایه داری و تضادهای آن رشد یافته بود ، مبارزه
طبقاتی پرولتاریا با بورژوازی حدت خاصی پیدا کرده بود و پرولتاریا
می بایست نقش تاریخی مستقنی ایفا کند . انجام این نقش تاریخی ایجاب
میکرد که مسائل انقلاب در دستور روز قرار گیرد ، تئوری و تاکتیک انقلاب
تدوین گردد . مارکس و انگلس ، متفکرین بزرگ پرولتاریا به اینکار پرداختند
و ماتریالیسم تاریخی را بوجود آوردند .

پیدایش ماتریالیسم تاریخی از بزرگترین دستاوردهای تفکر علمی است .

نقطه تحولی انقلابی در علم تاریخ ، در درك زندگی اجتماعی و تکامل آنست ، بنابر ماتریالیسم تاریخی ، تاریخ جامعه پروسه ای است مترقی که از مراحل پست به مدارج عالی تکامل می یابد و این تکامل از طریق پیروز و حل تضادها در درون جامعه ، از طریق مبارزه طبقاتی ، مبارزه نیروهای نو و مترقی با نیروهای کهنه و ارتجاعی ، از طریق انقلابات صورت میگیرد .

بالاخره از این نکته که ماتریالیسم تاریخی بسط و گسترش مفاهیم و قوانین ماتریالیسم و دیالکتیک هرزندگی و تکامل جامعه است نباید اینطور نتیجه گرفت که مارکس ابتدا ماتریالیسم دیالکتیک را آفرید و سپس اصول آنرا در جامعه بکار بست . مارکس فلسفه مارکسیسم را بنیادهای مجموعه ای واحد در یک مرحله ایجاد کرد ، در بنای این فلسفه از تحلیل پدیده های اجتماعی و از برخورد های طبقات و منافع طبقاتی آنها مدد گرفت .

۶ - حزبیت ماتریالیسم تاریخی

ماتریالیسم تاریخی را متفکرین و ایدئولوگهای پرولتاریا پایه گذارند و جز این هم نمیتوانست باشد .

قوانین تکامل اجتماعی ، در عمل خود ، همیشه با موجودیت و منافع طبقات کهنه و ارتجاعی یا با طبقاتی که دوران خود را پیروز و رو به زوال میروند برخورد پیدا میکند . قوانین تکامل اجتماع در عمل ، ناگزیر نظام کهنه و طبقات کهنه را میرویند و بجای آن نظام مترقی را می نشانند . البته چنین قوانینی با روحیه طبقات ارتجاعی و کهنه که بهیچوجه قصد ندارند صحنه تاریخ را رها کنند ، سازگار نیست ، زیرا این قوانین به اصمغلال و نابودی آنها حکم میدهد . همین امر موجب میگردد که آنها به کشف این قوانین علاقه نشان نمیدهند یا با آنها ، با عمل آنها بمقابله بر میخیزند .

تا زمانی که بورژوازی در جامعه نقش مترقی بازی میکرد و برای استقرار نظام نوین و مترقی سرمایه داری با طبقه فئودال و اشراف در مبارزه بود متفکرین آنها در زمینه علوم اجتماعی به اکتشافاتی نائل آمدند و در راه بررسی

قوانین تکامل جامعه کامیابی برداشتنند ولی همین که بحکم این قوانین معلوم گردید که جامعه سرمایه داری ابدی نیست و باید جای خود را به جامعه دیگری بسپارد ، همین که معلوم گردید که طبقه انقلابی پرولتاریا گوهر بویژواری است و بویژواری باید جای خود را به طبقه انقلابی پرولتاریا واگذارد ، آنگاه بویژواری و ایدئولوژیهای وی به نفی و انکار قوانین اجتماعی پرداختند ، بجای کشف قوانین جامعه و تکامل آن به تحریف و طب این قوانین دست زدند ، در برابر عمل این قوانین با سرسختی به مقابله برخاستند و همواره تمام نیروهای عظیم خود میکوشند از مبارزه طبقاتی جلوگیری کنند . چنین است منطق بویژواری و جوهر جامعه شناسی وی ، جز این هم نمیتواند باشد .

در چنین شرایطی ، آن طبقه ای به کشف قوانین تکامل جامعه ————— علاقه مند است و از تکامل و پیشرفت جامعه ، از کشف قوانین آن باکی ندارد و حتی قوانین مکتشفه را برای تسریع جریان تکامل مورد استفاده قرار میدهد آن طبقه ای که در حفظ نظام کهنه ذینفع نیست ، برعکس برانداختن و جانشین ساختن آن با نظام نو و متمدن بود او است ، چنین طبقه ای در جامعه سرمایه داری طبقه کارگر است . بنا براین جای شکفتن نیست اگر کشف قوانین جامعه و تکامل آن و ایجاد جامعه شناسی علمی فقط با دست متفکران و ایدئولوژیهای متمدن ترین و انقلابی ترین طبقه جامعه یعنی طبقه کارگر توانست جامعه عمل بپوشد .

حزبیت ماتریالیسم تاریخی در اینست که این علم متعلق به پرولتاریا است ، بخش از جهان بینی طبقه کارگر است ، تئوری مبارزه پرولتاریا و همه زحماتشان بخاطر ساختمان و استقرار جامعه سوسیالیستی و کمونیستی است .

تکامل جامعه سرمایه داری جز حرکت بسوی سوسیالیسم و کمونیسم نیست . از این رو قوانین تکامل جامعه با منافع و آرمانهای طبقه کارگر هم آهنگی کامل دارد ، شناخت کامل این قوانین بوی امکان میدهد که از آنها در جهت تحقق منافع و آرمانهای خویش استفاده کند . از اینجاست چنین نتیجه میشود که حزبیت ماتریالیسم تاریخی و بطور کلی ایدئولوژی پرولتاریا با علمیت در انطباق کامل است ، حزبیت ضامن معرفت علمی ، معرفت

عینی ، همه جانبه و کامل به واقعیت جامعه و قوانین زندگی اجتماعی است . با این ترتیب طبقه کارگر جهان بینی خود را نمی پوشاند زیرا که از کشف حقیقت نمی ترسد ، در تضاد با قوانین و گرایشهای اجتماعی فرار نمیگیرد ، زیرا چرخ زمان بسود وی میگردد ، آینده از آن اوست .
تنها ماتریالیسم تاریخی و بطور کلی ایدئولوژی طبقه کارگر نیست که خصلت طبقاتی و حزبی دارد . جهان بینی و ایدئولوژی بورژوازی نیز دارای چنین خصلتی است . اما بورژوازی خصلت طبقاتی ایدئولوژی خود را می پوشاند زیرا این ایدئولوژی در خدمت استثمار اقلیتی از اکثریت عظیم جامعه است .

ایدئولوژیهای بورژوازی جامعه شناسی بورژوازی را فاقد جنبه طبقاتی در خارج از طبقات و مافوق طبقات مینمایانند . اما هنگامی که سخن بر سر موضوعاتی مانند ارزش اضافی ، استثمار ، مبارزه طبقاتی ، دولت و حقوقی و انقلاب است چگونه میتوان درباره آنها از فقدان خصلت طبقاتی یا حزبی سخن گفت . آیا در جامعه طبقاتی انسانی را میتوان یافت که مافوق طبقات باشد و در حل این موضوعات به این یا آن شکل نینفع نباشد ؟
التماز بورژوازی و دیگر طبقات کهنه و ارتجاعی جز این هم انتظاری نمی توان داشت . ایدئولوژی و جهان بینی بورژوازی و از آنجمله جامعه شناسی بورژوازی دارای خصلت طبقاتی و حزبی است و وظیفه آن دفاع از موجودیت و منافع این طبقه ، دفاع از نظام سرمایه داری است و بهمین علت است که در تضاد با قوانین تکامل طبیعت و جامعه است ، به طسب و تحریف قوانین تکامل جامعه می پردازد و اصولا امکان معرفت به قوانین طبیعت و اجتماع را نمی میکند . حزبیست بورژوازی علم را به دنیای ذهنی گری و به تحریف واقعیات و در نتیجه به طرد علم می کشاند .

ماتریالیسم تاریخی به احزاب طبقه کارگر امکان میدهد که گذشته و حال را بشناسند ، واقعیت موجود را بدرستی دریابند و بر اساس واقعیات جهت حرکت تحولات جامعه را به بینند و فعالیت خود را در راه صحیح سوق دهند . در این زمینه وحدت علم با عمل ، وحدت تئوری با پراتیک ، ستاره راهنمای کلیه احزاب کمونیست است . ماتریالیسم تاریخی

آنگاه میتواند تاثیر انقلابی خود را بگذرد که به پدیده های اجتماعی،
برخورد شخص تاریخی داشته باشد، از هرگونه برخورد ذهنی و
دگماتیک پرهیزد. فقط برخورد شخص و تاریخی، برخورد خلاق، عاری
از دگماتیسم و ذهنی گری مائریالیسم تاریخی را به پیش میراند و تکاملی
پیدا میکند.

مائریالیسم تاریخی در احزاب طبقه کارگر، در طبقه کارگر و کلمه زحمتشان اعتماد راسخ ایجاد میکند که سرانجام کار و زحمت هر سرمایه غلبه خواهد کرد، استعمار از جهان رختبر خواهد بست و جامعه کمونیستی جامعه ای آزاد، آسود و شکوفان برخوردار خواهد خاصست.

شیوه تولید

۱- تولید مادی

بنیاد زندگی اجتماعی بر تولید مادی است یعنی تولید نمایی که انسان برای زندگی بدانها نیازمند است. انسان این نعم مادی را نه بطور انفرادی بلکه جمعی و اشتراکی با کار خود تولید میکند. از اینسرو تولید مادی همواره و در کلیه شرایط، اجتماعی است، کار نیز حاصلت اجتماعی دارد زیرا فعالیت انسانی است که در اجتماع بسر میبرد.

کار بمعنی وسیع آن، صرف نیروی انسانی است، فعالیت است از روی شعور و بغاظر نیل به هدف معین، که در جریان آن اشیاء و مواد طبیعت به کث و سائل کار و متناسب با نیازمندیهای انسان تغییر شکل میدهند. کار و زحمت شرط لازم و ضروری موجودیت و زندگی انسان و معیز انسان از حیوان است.

کار سه عامل را در بر میگیرد: نخست فعالیت آگاهانه انسان بغاظر نیل به هدف معین، دوم موضوع کار که فعالیت انسان بر روی آن انجام میگیرد، سوم افزار کار که بکمک آنها موضوع کار متناسب با احتیاج انسان تغییر شکل مییابد. مثلا نجار با صرف نیروی خود چوب (موضوع کار)

رابکمک آره ، رنده و . . . (افزارکار) بصورت میز یا صندلی و غیره در میآورد .

تولید مادی مستلزم کار و زحمت ، مستلزم ارتباط متقابل انسان و طبیعت است ، مستلزم آنست که انسان از طبیعت مواد لازم برای تهیه " مایحتاج خود را بدست آورد . کار بنا بر گفته مارکس عبارتست از " پرورسهای که میان انسان و طبیعت جریان مییابد " . اینست که در پرورس کاروانسان نه تنها طبیعت ، بلکه خود را نیز تغییر میدهد .

طبیعت که جامعه را در میان گرفته با عبارت دیگر محیط جغرافیائی جامعه . بنیاد طبیعی تولید مادی است . شرایط طبیعی هر حسب نقشی که در تولید مادی و تکامل آن بازی میکنند بر دو نوع اند : یکی شروط های طبیعی که وسائل موجودیت انسان را فراهم میآورند مانند حاصل خیزی زمین ، وفور ماهی در آبها یا شکار در جنگلها و غیره ، دیگر شروتهای طبیعی که از آنها وسائل تولید ساخته میشود مانند چوب ، فلزات ، نفت ، ذغال ، رودخانه و غیره . در مراحل پائین تکامل جامعه شروتهای نوع اول دارای اهمیت بسیاری میباشند و در درجات تکامل عالی جامعه شروتهای نوع دوم .

در مراحل بدوی تکامل جامعه ، در دورانی که وسائل تولید مدارج اولیه تکامل خود را می پیمود ، امکانات استفاده از شروتهای نوع دوم کم بود و شرایط طبیعی نوع اول تاثیر عمیقی بر تولید و نوع آن میگذاشت . چنانکه در سرزمینی که امکان اهلی کردن حیوانات وجود داشت دام پروری بوجود میآمد ، در آنجا که شرایط برای بهره برداری از زمین مساعد بود کشاورزی بسط می یافت .

با رشد وسائل تولید بتدریج شروتهای نوع دوم بیش از پیش کشف شد و مورد استفاده قرار گرفت . در حال حاضر این شروتهای برای رشد و تکامل جامعه و حتی برای استفاده کامل از شروتهای نوع اول اهمیت فوق العاده دارد . باید دانست که درجه استفاده از شروتهای طبیعی ، وابسته به رشد وسائل تولید و به رشد تکمیل است ولی در عین حال وابسته به نظام اجتماعی نیز هست . هر اندازه نظام اجتماعی پیشتر و کاملتر بسود

نوده های مردم بگردن بیهقین از منابع طبیعی استفاده بیشتری بعمل خواهد آمد .

بدین ترتیب محیط جغرافیائی بر تولید مادی و تکامل زندگی مادی جامعه تاثیر می بخشد و در نتیجه ، این تکامل میتواند با سرعت بیشتری جریان یابد یا برعکس به کندی پیروز شود . اما محیط جغرافیائی عامل تعیین کننده تولید مادی و تکامل جامعه نیست . به کمک عامل جغرافیائی مثلا نمیتوان این نکته را توضیح داد که چرا در یک سرزمین که شرایط طبیعی در آن تقریبا یکسان باقی میماند تغییرات بنیادی و عمیقی در جامعه روی میدهد ، چرا جوامعی که تحت شرایط جغرافیائی گوناگونی بسر میبرند در تکامل خود از مراحل یکسانی میگذرند ، مراحلی که دارای ساختمان اجتماعی معین و شعور اجتماعی معین میباشد ؟ محیط جغرافیائی در توضیح این مطلب ناتوان است که چرا در جامعه طبقات گوناگونی وجود دارند که دارای منافع مختلف و جهان بینی ، افکار و آرمانهای گوناگون میباشد . وانگهی محیط جغرافیائی تقریبا ثابت و تغییرات آن در طول هزاران سال بسیار کند و ناچیز است در حالی که دگرگونی های جامعه به مراتب سریعتر و عمیقتر روی میدهد . چگونه میتوان به کمک عاملی تقریبا ثابت تغییرات سریع و عمیق پدید آید ؟

* طی سه هزار سال در اروپا سه رژیم اجتماعی مختلف عوض شد : رژیم اشتراکی اولیه ، رژیم برده گری ، رژیم فئودال . در همین مدت در قسمت شرق اروپا یعنی در شوروی حتی چهار رژیم عوض شد و حال آنکه در دوران مذکور شرایط جغرافیائی اروپا به هیچوجه تغییر نکرد و با تغییرات آن درجه ناچیز بود که جغرافیا از ذکر آنها خودداری میورزد *

* از اینجا نتیجه میشود که محیط جغرافیائی نمیتواند سبب عمده و سبب تعیین کننده تکامل اجتماعی باشد زیرا آن چیزی که در طی ده ها هزار سال تقریبا بدون تغییر میماند نمیتواند سبب عمده تکامل چیزی گردد که طی چند صد سال دستخوش

تغییرات اساسی میشود .

(اسنلین : ماتریالیزم بالکتیک و ماتریالیزم تاریخی)

علاوه بر محیط جغرافیائی رشد جمعیت و تراکم آن در تولید مادی و تکامل جامعه موثر است . در شرایط مساوی ، رشد جمعیت و شدت و صعب تراکم آن میتواند تکامل جامعه را آسان کند و سرعت بخشد و پسا برعکس دشوار و بطئی گرداند . مثلا در شرایط رشد جمعیت و تراکم آن امکانات بیشتری برای تکامل تولید ، افزایش تقسیم کار و توسعه روابط اقتصادی فراهم میآید ، با توجه به این امر که این امکانات ممکن است به تحقق نپیوندند . چنانکه در دوران فتورالیزم ، تقسیم کار و روابط اقتصادی و بنابراین تکامل تولید حتی در نقاطی که تراکم جمعیت زیاد بود دانه چندانى نداشت برعکس در دوران سرمایه داری این تقسیم کار و روابط اقتصادی حتی در نقاط کم جمعیت نیز وسیع و دامنه آراست ؛ با اینکه در نقاط پر جمعیت طرق ارتباطی (جاده ها ، راه آهن ، حمل و نقل رودخانه ای) معمولا بیشتر و سریعتر بسط مییابد ، ولی از این امر نتیجه نمیشود که عامل تعیین کننده بسط و گسترش طرق ارتباطی جمعیت و تراکم آنست زیرا در آن کشورهای آسیائی که در آنها تراکم جمعیت از بسیاری از کشورهای پیشرفته بیشتر است بسط طرق ارتباطی پستتر از ناچیز است .

جامعه شناسی بوزووائی در مورد تاثیر رشد و تراکم جمعیت دارای دو نظر متضاد و در عین حال نادرست است . در دورانی که بوزووائی و تولید سرمایه داری قوس صعودی خود را می پیمود ، نظر علمای اجتماعی بر این بود که رشد جمعیت عامل تعیین کننده تکامل تولید است و سرعت تکامل جامعه با رشد و تراکم جمعیت نسبت مستقیم دارد ، اما نظردیگری که مالتوس نمایند ، آنست رشد جمعیت و تراکم آنرا عامل ترمز کننده تکامل تولید و تکامل جامعه میداند و پدیده هائی مانند جنگ ، بیهکاری ، افزایش فقر و بیخانمانی را ناشی از این عامل میسرد .

در هر حال رشد و تراکم جمعیت اگر در سرعت یا بطئی تکامل

جامعه ناشی دارد، عامل تعیین کننده تکامل اجتماعی، عامل تعیین کننده^{۱۰} خصلت نظام اجتماعی نیست؛ چنانکه تراکم جمعیت در هند بیش از امریکا است در حالی که تکامل تولید در امریکا با هند قابل مقایسه نیست، تراکم جمعیت در بلژیک بیش از جمهوری توره ای آلبانی است حال آنکه نظام اجتماعی کشور آلبانی يك مرحله کامل تاریخی از بلژیک جلوتر است. وانگهی به کمک تراکم جمعیت نمیتوان توضیح داد چرا بجای جامعه^{۱۱} فئودالی جامعه سرمایه داری نشست و چرا این يك جای خود را به نظام سوسیالیستی خواهد داد.

گاهی نیز علم و معرفت به نیروهای طبیعت، عامل تعیین کننده^{۱۲} تکامل تولید مادی قلمداد میشود بر این اساس که نیروهای مولد، محصول تکامل تکمیک است و تکامل تکمیک تابع پیشرفت علم. بدون شك تولید بزرگ صنعتی و کشاورزی معاصر بدون استفاده از دستاوردهای علوم طبیعی قابل درك نیست، اهمیت اکتشافات علمی و اختراعات در پیشرفت نیروهای مولد و تکمیک نیز نیازی به توضیح ندارد. اما نباید فراموش کرد که فعالیت تئوریک انسان از پراتیک تولیدی جدا نیست و بر اساس پراتیک بوجود میآید. عبارت دیگر پراتیک بنیاد و پایه تئوری و نیروی محرکه تکامل آنست. جهت تکامل علوم و پیشرفت آنها از یکسو نتیجه پراتیک تولیدی و نیازمندیهای تولید مادی است و از سوی دیگر نتیجه پیشرفت تکمیک و نیروهای مولد. زیرا که اگر رشد تولید وظائفی در برابری علوم طبیعی میگذارد، در عین حال باید وسائل انجام این وظائف را نیز در اختیار علوم قرار داد. بدون این وسائل علم نمیتواند وظائفی که تولید در برابری آن میگذارد انجام دهد و این وسائل را ناچار باید تولید کرد. انگلس در یکی از نامه های خود چنین مینویسد:

^{۱۰} اگر آنگونه که شما اظهار عقیده میکنید تکمیک تا درجه^{۱۱}

زیادی تابع وضع علم است، علم بدرجه بمراتب بیشتری تابع وضع و بکار رفت تکمیک است. اگر در جامعه اجتناجی تکمیکی پدید آید همین احتیاج علم را بیش از ده ها دانشگاه به پیش میراند. تمام

هدر روستاتيك (توریجلی و دیگران) بر اثر نیازمندی تنظیم جریان
آبهای کوهستانی در ایتالیا در قرن ۱۶ و ۱۷ ایجاد گردید.

امروز همه کس میدانند که تجارت و کشتی رانی در دریا، علم نجوم
را ضروری ساخت، مباحث مختلف دانش فیزیک در نتیجه احتیاج جامعه به
تکامل تکمیل تولیدی پدید آمد و رشد یافت، مسئله ماشین بخار، محسوسات
ترمو دینامیک را ایجاد کرد، مفهوم نوع در گیاهان و جانوران، مفهومی
که دارای اهمیت بسیاری است، از کشاورزی و دام پروری سرچشمه گرفت،
در سرمایه داری، رشد تکمیل و بنا بر این تولید مادی، محصول رقابت در
بازار و مبارزه طبقاتی است. البته در همه جا و همه حال ارتباط رشد
علوم با نیازمندیهای جامعه تا این اندازه مستقیم نیست، همینکه یک تئوری
از نیازمندی تولیدی جامعه بیرون آمد در کار آن و به طفیل آن تحقیقات
علمی دیگری صورت میگیرد که میتوانند بنوبه خود بر تولید تاثیر بسیاری
بگذارند، ولی بدون تولید، علم در حال رکود و انجماد باقی خواهد ماند.
همراه امکانات استفاده از اکتشافات علمی نیز خود تابع خصلت
شیوه تولید و درجه تکامل نیروهای مولد است. فقط شیوه تولید سرمایه -
داری به استفاده از علوم در صنعت و کشاورزی امکان دارد. اما در همین
حال سرمایه داری، زمانی که به مرحله انحصاری کام گذارد و قیمت های
انحصاری در بازار فروش برقرار گردید، دیگر به اکتشافات علمی و تکمیلی
میدان ندارد و حتی از استفاده از اکتشافات علمی و فنی تا حدود زیادی
دست کشید، زیرا اکتشافات تازه ناگزیر تغییراتی در تکمیل موجود پدید
میآورد و باید ماشین های جدیدی بجای ماشین های کهنه نشانید چیزی
که متضمن مخارج زیادی است و انحصارها بسهولت به آن تن در نمیدهند.
گاهی نیز اینطور بنظر میرسد که رشد تولید مادی تابع نیازمندیها
و مصرف افراد جامعه است. هر اندازه نیازمندیهای افراد متنوع تر و مصرف
بیشتر باشد، تولید مادی نیز پای آن پیش میرود. اما باید توجه
داشت که اگر نیازمندیها و مصرف افراد بر توسعه و تکامل تولید تاثیر
میگذارد ولی در آخرین تحلیل تولید است که نیازمندی و مصرف ایجاد